

جاده صافکنهای جنگ (39)

درباره سیاست آیزمنت غرب با فاشیسم دهه سی قرن بیستم

کریم قصیم

نیمه دوم ماه مه 1938 شایعاتی به گوش سرویسهای غرب رسید مبنی بر این که هیتلر به زودی قصد حمله به چکسلواکی دارد. اخبار در این مورد بیشتر شد و گزارشها به مطبوعات هم درز کرد. در غرب افکار عمومی با ناراحتی و حساسیت فزاینده واکنش نشان داد. گفته می شد ارتش آلمان دستور دارد آخر هفته سوم ماه مه از مرز عبور کند و سرزمین (عمدتاً آلمانی نشین) زودت را قهراً به اشغال خود درآورد. در ظرف مدتی کوتاه، برآشفستگی و فشار افکار عمومی و پارلمانهای پراگ و سایر پایتختهای اروپا جو سیاسی را به جوش آورد. در ادامه همین وضع بود که پرزیدنت بنش، رئیس جمهور چکسلواکی، جمعه 20 ماه مه 1938، فرمان « بسیج نیروهای ذخیره» کشور را صادر کرد. با این اقدام آژیر خطر به صدا درآمد. بلافاصله فرانسه، با حمایت شوروی 1، جانب چکسلواکی را گرفت. دولت انگلستان نیز، زیر فشار افکار عمومی ناچار پشتیبان موضع فرانسه شد و هر دو کشور مشترکاً اخطار شدیدی به آلمان دادند: در صورت حمله به زودت، با مقابله نظامی آنها مواجه می شود. قاطعیت بنش و مواضع متحد غرب بعلاوه شوروی، موقعیت سیاسی هیتلر را بهم ریخت. واقعیت ماجرا هر چه بود ناگهان در وضعیت نامتوازن و پیش بینی نشده ای قرار گرفته بود. دوشنبه 23 مه دولت آلمان ناگزیر اعلام کرد هیچ حمله ای به چکسلواکی در دستور نیست! این وضع برای هیتلر، به لحاظ سیاسی و روانشناسی یک ضربه غیرمنتظره بود. غریو شادی رسانه های غرب به آسمان رفت و «پیشوا» از شدت خشم و عصبانیت یک هفته کلیه دیدارهای داخلی- خارجی خود را لغو کرد و در مقر کوهستانی اش (برگهف) بست نشست.



خطا در ارزیابی «پیشوا»

از دید هیتلر، و نیز موسولینی، سیاست مماشات غرب و بخصوص خط مشی اپیزمنت دولت چمبرلین، نشانه فاحش عجز سیاسی-روانشناسی و ضعف دفاعی انگلستان به شمار می رفت. فرانسه را هم گرفتار شکافهای سیاسی داخلی ناتوان می دانست. هیتلر در دایره نزدیکانش رهبران غرب را به سُخره می گرفت. محاسبه استراتژیک پیشوای نازیها این بود که دولتهای مزبور نه جریزه و توان سیاسی - نظامی مقابله با او را دارند و نه قادرند با وحدت و ایجاد یک ائتلاف سیاسی - استراتژیک به آرایش قوای برتری دست یابند. با همین ارزیابی بود که، برغم مشکلات شدید مالی / اقتصادی آلمان، هیتلر بیش از پیش به آمادگیهای نظامی می پرداخت و برنامه غول آسای تسلیحات نوین آلمان را که یکسره آماج جنگ داشت، پیش می برد. پس از تصرف و انضمام اتریش به رایش (نیمه مارچ 38)، عملاً تمام ظرفیت مادی و امکانات انسانی آلمان / اتریش را در خدمت ارتقاء و سرعت بخشیدن به طرحهای نظامی قرارداد و فرمانهای تکمیلی صادر نمود. معتقد بود که نه غرب همورد او در یک جنگ احتمالی است و نه شوروی آماده است به تنهایی وارد گود شود. هیتلر شتاب داشت و زمان را برای تسخیر سریع سرزمینهای شرق اروپا (و در نهایت حمله به شوروی) مساعد می دید. این ایستار هیتلر، از مشاهدات پیش از کسب قدرت و همچنین تجارب متعدد دوران حاکمیت برمی خاست. واکنشهای زبوانه «قدرتها» ی دموکراتیک جهان در مقابل یورش دیکتاتورها به سرزمینهای ضعیفتر را دیده و روح انفعالی و فاقد قاطعیت اجرایی جامعه ملل را نیز در موارد زیر به خوبی مشاهده کرده بود:

- تصرف منچوری توسط قوای متجاوز ژاپن (1931)،
- تجاوز وحشیانه موسولینی به لیبی و ادامه سرکوب جنبش ضداستعماری و استقلال طلبانه آن سرزمین، که دست آخربه اعدام رهبران عمر مختار انجامید (1931).
- حمله وحشیانه و تجاوز سنگین موسولینی به حبشه (1935)،
- تجاوز مشترک آلمان و ایتالیا به اسپانیا (1936)،

این تجربه ها نه تنها انگلستان را به سمت قاطعیت بیشتر و ضرورت ائتلاف جهانی با قدرتهای جدید (شوروی، آمریکا) سوق نداده بود، بلکه تمديد سازگاری و چشم پوشی بیشتر مماشاتگران نسبت به دیکتاتوریها را به دنبال داشت. در چشم هیتلر، مورد اسپانیا اثبات این امر واقع بود که دولتهای انگلستان / و به تبع آن فرانسه، حتی تجاوز به یک کشور دموکراتیک اروپایی را نیز می پذیرند و حاضرند جامعه ملل را چنان تمشیت دهند که کار به جدال و اقدامی قاطع علیه تجاوزگر نکشد. علاوه بر تجربه های فوق الذکر، هیتلر (سال 1938) طی 5-6 سالی که از استقرار دیکتاتوری اش می گذشت، طی چند آزمون مستقیم، کم و کیف توان سیاسی غرب و ارزش امضای «حافظان پیمان ورسای» را مکرر سنجیده بود:

باز پس گیری بی هزینه سرزمین سار (35)، حمله نظامی به سرزمین راین و اشغال و تصرف آن (36)، سرانجام حمله برق آسا و بلعیدن اتریش ظرف سه روز (12 الی 15 مارچ 38). هیتلر، برپایه آن تجربه های جهانی و این پیروزیهای سهل الوصول، برق آسا و بی هزینه به این نتیجه رسیده بود که اراده به قدرت و توان سیاسی اش بسا بالاتر از قدرتهای غرب است. دیگر از رسالت آسمانی خود سخن می گفت و خویشتن را مجری «مشیت خاص» اعلام می کرد. خودمحوری و تأثیر مداوم فتح سهل الوصول قله های جدید و بی هزینه / همزمان ضعف و زبونی فزاینده قدرتها، این دو روند در هم تنیده سالهای اخیر، قوه و دید تحلیلی هیتلر را به همان انحراف و خطای کلاسیک دیکتاتورها دچار کرده بود: جامعه مدنی، افکار عمومی آزاد، پارلمان، سنت و

تاریخ مبارزاتی جامعه ها را به چیزی نمی گرفت. به عوامل مذکور و سایر نقاط قوت حریفان و ذخایر سیاسی - انسانی کشورهای بزرگ و دموکراتیک اهمیت نمی داد. همان طور که رهبری خود و دولت نازی را شاخص و تنها ستون ساختمان فتح و پیروزی و قدرت رایش آلمان می شمرد، در آن طرف صرفاً روی سران جبون و کوتاه فکر / و دولتهای تاجر مسلک مامشاتگر انگلستان / و بعضاً فرانسه، حساب باز کرده بود. درسنجش تحلیلی هیتلر، ضعف و فتور آنها را نشانه انحطاط سیستم دموکراسی می دانست. خطای اولیه او در بهار 1938 همین بود. به همین دلیل هیچ پیش بینی نکرده بود که اوضاع می تواند (اواخر ماه مه 1938) ناگهان بحرانی شود. نه انتظار حساسیت و برانگیختگی افکار عمومی را داشت و نه فکر کرده بود دولتهای دموکراتیک قادرند دست به چنان موضعگیریهای قاطعی زنند. این واکنشها، بخصوص ایجاد یک آرایش قوای چند جانبه/همراه شوروی، در آن شرایط برایش بکلی غیر مترقبه بود. خشمگین و عصبانی عقب نشست و یک هفته در مقر کوهستانی اش (برگهوف) خلوت گزید، کم و کسریهای نظامی/اجرایی طرحها را بررسی کرد و تصمیمی تازه و گرفت.

«درسی» که چمبرلین از بحران گرفت!

برای همه طرفها آشکار بود که ایستادگی چکسلواکی، مواضع مشترک و حمایت قاطع غرب و شوروی از دولت بنش، موجب عقب نشینی هیتلر در بحران چکسلواکی شده بود. اما دولت چمبرلین از این رویداد خاص و نمونه وار درسی نگرفت. برعکس، از این که زیر فشار افکار عمومی و برانگیختگی سیاسی مجبور شده موضع مقابله آمیز نسبت به آلمان اتخاذ کند ناراحت بود و سعی کرد بلافاصله برای تعدیل آن موضعگیری - به طور غیر علنی هم که شده - از آلمان «رفع کنورت» کند. درست همان روز (21 مه) که موضع قاطع انگلستان/فرانسه در مقابل خطر حمله آلمان اعلام شد، نویل هندرسن (سفير انگلستان در برلین) به دیدار ریبین تروپ، وزیر خارجه هیتلر رفت و با چرب زبانی به استمالت پرداخت:

«ما می خواهیم هر دو طرف خویشننداری نشان دهند. او (هندرسن) اطمینان دارد که همه چیز بر وفق مراد جریان خواهد یافت و آلمان در سراسر خطوط این مرافعه پیروز خواهد شد. به محض حل و فصل مسأله آلمانیهای زودت می توان در باره کلیه امور دیگر هم به صحبت نشست.» 2

خط سیاسی دولت وقت انگلستان اساساً با آن موضع قاطع و جمعی در بحران ماه مه چکسلواکی تجانس نداشت. «میانجیگری» انگلستان هم چیزی بیش از بهانه برای مداخله جانبدارانه نبود. در واقع امر سیاست خارجی چمبرلین در باب «مشکل زودت» به همکاری با آلمان نازی و حصول توافق در جهت رضایت «پیشوا» تمایل داشت. هالیفاکس همین گرایش را پیشاپیش، در تاریخ 23 مارچ 38، (یعنی فقط یک هفته بعد از بلعیدن اثریش توسط هیتلر!) طی پیامی صریح به اریک فینیس، سفير انگلستان در پاریس، گوشزد کرده بود:

«من ريك و پوست كنده مي گويم، براي فيصله بخشیدن به مسأله اقلیت آلمانی در چکسلواکی باید حکومت آلمان را به میز مذاکره دعوت کرد.» 3

جناب هالیفاکس يك ماه بعد ایده های مشعشعتری داشت. در 29 آوریل 38 در لندن به دیدار سفير آلمان رفت و (درست برخلاف نظریه پیشنهادی چرچیل، یعنی ضرورت ائتلاف غرب با شوروی برای متوقف کردن روند تجاوز آلمان) به دستاویز «همخونی با آلمانیها»، این بار تحت عنوان «آلیانس انگلوساکسن»، «بهترین راه حل» را پیش کشید:

« بدون تردید بهترین راه اینست که سه ملت خویشاوند خونی، یعنی آلمان، انگلستان و ایالات متحده دست به دست هم دهند و مشترکاً برای حفظ صلح کار کنند. » 4

دولت فرانسه البته نظر دیگری داشت. وزیر خارجه اش بارها به سفیر انگلیس توجه داده بود که اعمال فشار زیاد از حد به پراگ صرفاً در جهت مطلوب هیتلر اثر می بخشد، این رویه درست نیست و موجب تجربی بیشتر وی می شود. و انگهی مداخله جانبدارانه در این مسأله حساس باعث ناراحتی و اعتراض دولت دوست غرب (پرزیدنت بنش) خواهد شد. علاوه بر اینها، توفیق آلمان در این مشاجره «فاکت مورد استناد» می آفریند و آتش جدایی طلبی اقلیتهای آلمانی در سایر ممالک اروپا را شعله ور می سازد و این وضع عواقب وخیمی به دنبال خواهد داشت. شخص فیپس با این نکته ها هم نظر بود و نگرانیهای فرانسه را به دولت متبوع خود گزارش کرد ولی هیچ يك از این هشدارها به گوش چمبرلین نرفت، برعکس سیاست اپیژمنت را شدت بخشید.

پس از روی کار آمدن دولت دالادیه/ بونه در فرانسه، این دو سفری به لندن داشتند. مسأله چکسلواکی و خطر سیاست آلمان را با همتایان انگلیسی خود مطرح کردند و پیشنهاد دادند جهت حفظ تمامیت چکسلواکی، انگلستان نیز - همانند فرانسه - به آن کشور ضمانت دفاع در مقابل تجاوز بدهد. چمبرلین و هالیفاکس بلافاصله و به صورتی قاطع این پیشنهاد را رد کردند. بهانه شان، طبق معمول، این بود که افکار عمومی بریتانیا و دولتهای مشترک المنافع چنین خطی را نمی پذیرند!



ادوارد دالادیه، نخست وزیر فرانسه



جورج بونه، وزیر خارجه فرانسه

بعد از بحران ماه مه، دولت چمبرلین همان مشی قبلی آپیزمنت را شتاب تازه ای داد ولی فرانسه کماکان سعی داشت به پیمان پشتیبانی خود از تمامیت چکسلواکی (پیمان لوکارنو) وفادار ماند. در 12 ژوئن دالادیه، نخست وزیر جدید، قول داده شده توسط سلف خود [بلوم] را تکرار کرد:

«تعهداتی که فرانسه به چکسلواکی داده است برای ما مقدس هستند و مورد بی اعتنایی قرار نخواهند گرفت.» 5

در انگلستان اما برای دورتازه ای از سیاست آپیزمنت جو سازی می شد. موضعگیری قاطع و اوخرمه ماه به ترتیب زیر تحت الشعاع قرار گرفت و به فراموشی سپرده شد: کارزاری علیه پرزیدنت بنش، رئیس جمهور چکسلواکی به راه افتاد. رسانه های کلايودن- ست این طور چو انداختند که گویا بنش با فرمان «بسیج نیرو» مرتکب اشتباه سیاسی شده و این «حرکت ناشیانه و تحریک آمیز» بوده که چرخ بحران را به حرکت در آورده است ... ! با این تبلیغات مزورانه، مظلوم را مقصر جلوه دادند و به جای نازیها و سیاست ایجاد آشوب و بحران هیتلر (همان الگویی که اتریش هم قربانی آن شده بود)، پرزیدنت بنش بزرگ بلاگردان معرفی شد. جارچیهای آپیزمنت شروع کردند به سرزنش رئیس جمهور چک و توصیه و تشویق نخست وزیر انگلستان به ادامه «سیاست مدبرانه» اش! چمبرلین هم در ضمن یک گفت و گوی مطبوعاتی ختم ماجرا را اعلام نمود:

«... تصمیم دارد بعد از این دیگر همچو ریسک سنگینی را به دوش نگیرد.» 6

درسی که هیتلر گرفت!

هیتلر که از نتیجه بحران هفته گذشته به شدت ناراضی بود، پس از بررسی همه جوانب امر، از مقر کوهستانی اش درآمد و با هواپیما عازم برلین شد. به دستور او قبلاً همه سران نظامی / سیاسی کشور روز 28 مه در محل کار «پیشوا» در کاخ صدراعظمی حاضر بودند. روی میز وسط سالن یک نقشه بزرگ نظامی پهن بود و هیتلر با کمک علائم و نشانه گذاریهای این نقشه، تصمیم جدید خود را برای حاضران توضیح داد. ماهها پیش از آن بحران (در نشست سران در نوامبر 37)، در رابطه با فرمان «طرح سبز / حمله در جبهه شرق شامل چکسلواکی» یادآوری کرده بود که:

«من قصد ندارم در آینده نزدیک دست به عملیات نظامی بزنم و چکسلواکی را متلاشی کنم...» 6

در طول بحران هفته پیش نیز گزارشها و شایعات صرفاً از احتمال اشغال نظامی منطقه زودت خبر می دادند.

اما اکنون، در نشست 28 ماه مه 38، «پیشوا»، پس از انتقاد از عدم تکفوی آمادگیهای نظامی هفته گذشته، سخنان تند و تیزی علیه غرب و به خصوص علیه دولت پرزیدنت بنش ایراد کرد و سرانجام توضیحات خود پیرامون «طرح سبز» بازبینی شده را با صدای بلند و قطعیت کلام چنین به پایان برد:

«در مورد نابود کردن چکسلواکی عزم من جزم است. ظرف یک مدت زمانی قابل محاسبه این کشور را با یک عملیات نظامی برق آسا از میان برمی دارم. تعیین زمان حمله به لحاظ سیاسی و روز شروع عملیات بر عهده رهبری سیاسی [یعنی شخص پیشوا] است. شرایط لازم برای شروع عملیات عبارتند از: الف) دستاویز مناسب سیاسی برای موجه نمودن حمله، ب) آمادگی نظامی در لحظه ای که برای دشمن غافلگیرکننده باشد.» 7

دو روز بعد طرح جدید هیتلر توسط او مهر و امضاء شد. با این تغییر و تحول در تصمیم و طرح سبز، خطر وقوع يك جنگ عمومي، که هشدار و احتمال بروز آن طی بحران هفته پیش به منصفه ظهور رسیده بود، آشکارا از جانب هیتلر پذیرفته شد. همزمان، مخفیانه دستور بسیج و آمادگی نظامی 96 هنگ نیرو جهت یورش در روز موعود به چکسلواکی را صادر نمود. ژنرال کایتل، فرمان «پیشوا» را همراه با دستور العمل اجرایی زیر برای سران ستاد و سرفرماندهی قوای مسلح ارسال کرد:

«دستورات فوق می باید حداکثر برای روز اول اکتبر 1938 آماده و قابل اجراء باشند!» 8

نقاب موقت نازیها

تا رسیدن موعد مقرر برای حمله، چهار ماهی وقت باقی بود. هیتلر، علاوه بر شتاب بخشیدن به روند همه جانبه تسلیحات و تدارکات نظامی، طرحی سیاسی - دیپلماتیک توسط وزارت خارجه به اجرا گذاشت که شامل قبولاندن محورهای زیر به حریفان می شد:

- اطمینان بخشیدن به غرب که گویا مشاجره بر سر استاتوی منطقه زودت صرفاً میان «حزب آلمانیهای زودت» به رهبری هنلین و دولت مرکزی پرزیدنت بنش جریان دارد،
- مصلحت دولت آلمان در اینست که از بروز جنگ بر سر این منازعه پرهیز شود و لذا به سازش توصیه می کند،
- دولتهای غربی نباید مانع تندروی و سرسختی دولت بنش شوند. مبدا وضعی پیش آید که آلمان ناچار باشد وارد میدان درگیری شود!

در این اثناء زیاده خواهی و بحران آفرینی توسط کونراد هنلین (کارگزار نازی مسلک و مأمور مخفی هیتلر) با شدت تمام ادامه داشت. مارپیچی رو به بالا از خواسته های پایان ناپذیر - جهت اتلاف و کش دادن وقت - پیوسته از جانب «حزب زودت» عنوان می شد. میز مذاکره، فی مابین نمایندگان این حزب و دولت مرکزی، با حضور و نظارت و «پادرمیانی انگلیسیها»، مرتب برقرار بود، بدون این که نتیجه ای حاصل شود.

سیاست هیتلر دو جنبه داشت: جنبه علنی و رسمی در خدمت محتوای اصلی و خط مشی واقعی اش (جنگ تهاجمی و غافلگیرانه) عمل می کرد. هرگاه موردی ایجاب می نمود، وزارت خارجه آلمان رسماً موضع معقولی اتخاذ می کرد، بیانیه و اطلاعیه و .. می داد و دائم این سخن را تکرار می کرد که آلمان جز کسب حقوق و عدالت برای اهالی آلمانی نژاد آن منطقه هیچ خواست و طمعی به خاک چکسلواکی ندارد. آلمان می خواهد ظلم و ستم بر اقلیت آلمانی، والیته بر اقلیتهای دیگر (مجاری، لهستانی و ..) نیز برطرف شود بنابراین از خواسته های برحق اهالی آلمانی و «حزب آلمانیهای زودت» حمایت می کند و خواهان حل و فصل هر چه زودتر این معضل است. وضعیت به صورتی بود که دولت انگلستان احساس می کرد باید در صحنه حضور داشته باشد تا با میانجیگری، زیر فشار گذاشتن بنش و کنترل اوضاع در سمت منافع آلمانیهای زودت، موجبات رضایت خاطر هیتلر را فراهم آورد و با این خدمتگزاری موفق شود «صلح را حفظ کند»!

اوائل ماه اوت 38، دولت انگلستان لرد رانسیمین (Runciman) را که به اعتبار سوابق و زبان دانی و آگاهی از مسایل مورد مشاجره می توانست مورد قبول طرفین باشد، در ظاهر به مثابه يك ناظر و میانجیگر مستقل ولی در باطن به عنوان گزارشگر و کارگزار دولت به پراگ اعزام کرد.

جناب لرد و بانو بیشتر وقت آزاد خود را در منطقه زودت با سران حزب نازی محل و افراد ذینفوذ آلمانی می گذراندند و طرف مراجعه و مذاکره خصوصی آلمانیهای زودت قرار داشتند.



میلان هودجا , نخست وزیر چکسلواکی لرد لانسیمن

درواقع حرفه اصلی لرد رانسیمن, اعمال فشار به دولت بنش در جهت پذیرفتن خواسته های تمام نشدنی هنلایین و آدمهایش بود.

در همین ایام, هیأت‌های مذاکراتی وزارت خارجه هیتلر, به طور فشرده مشغول گفت و شنودهایی در رومانی و لهستان بودند که نگذارند این دو دولت احیاناً با شوروی به توافقی دست یابند و اجازه دهند در شرایط بحرانی (حمله آلمان به چکسلواکی, مداخله جامعه ملل) قوای هوایی- زمینی اتحاد شوروی از فضای کشور آنها علیه آلمان استفاده نظامی کند. از سوی دیگر لهستان و مجارستان نیز به بخشهایی از سرزمینهای مرزی همسایه شان (چکسلواکی) چشم طمع داشتند و مترصد بودند در صورت گرفتاری و بحرانی شدن اوضاع شاید بتوانند تکه مطلوب خود را جدا کنند و به یغما برند. هیتلر برای این مسایل آگاهی داشت و درخفا روی همه این تضادها کار می کرد. رهنمود بحران آفرین « پیشوا» برای مذاکرات هیأت‌های آلمانی با تئک تئک این جوجه کرکسها به قرار زیر بود:

« کسی که می خواهد در ضیافت حضور داشته باشد, می باید در طبخ غذا نیز شرکت کند.» 9

ادامه دارد

منابع و توضیحات

1 - وزیر خارجه اتحاد شوروي در تاريخ 17 مارچ 38 به قرار زیر يك بيانيه مطبوعاتي داده بود: « دولت شوروي كمافي السابق آماده است در يك تصميمگيري دستجمي دست به اقدام مشتركي زند با هدف مانعت از ادامه تجاوز, از بين بردن خطر يك قتل عام جهاني [وقوع يك جنگ جهاني]. دولت شوروي حاضر است به واسطه جامعه ملل و با بيرون از آن, با ديگر قدرتها وارد مذاكره شود و دست به اقدامات متناسب عملي زند. » در ادامه همين مواضع بود كه شوروي بلافاصله پس از مداخله سياسي و موضعگيري فرانسو به حمايت از چكسلواكي برخاست. علاوه بر اين شوروي با خود كشور چك هم جداگانه پيمان دفاعي داشت.

نگاه كنيد به پيام 24 مارچ ماسكي Maisky, سفير شوروي در لندن, به هاليفاكس, منبع زیر :
British Documents 3, Bd 1, Nr, 90

دولت نويل چمبرلين, به اين امكان و تلاشهاي مشابه آن پاسخ منفي داد. او نمي خواست با نزديك شدن به اتحاد شوروي و ايجاد آليانس عليه تجاوزات آلمان مشكل چكسلواكي را حل كند. به جامعه ملل هم تمايلي نداشت: « خصومت چمبرلين با جامعه ملل امر شناخته شده اي بود. », نگاه كنيد به:
M.Gilbert\R. Gott, The Appeasers, p.84
استدلال توجيهي دولت چمبرلين اين بود كه ما نمي خواهيم سياست مهار آلمان(سالهاي 1904-1907) را كه به جنگ منجر شد تكرر كنيم!

2 - پرونده هاي سياست خارجي آلمان, مجلد دوم, سند شماره 184, يادداشت 21 مه ريبين تروپ :
Akten zur deutschen auswaertigen Politik D, Bd.II, Nr.184,21Mai 1938,

3 - همان جا, مجلد اول, سند شماره 107, اين واقعييت را بسياري از مورخان به دفعات مورد تايد قرار داده اند كه در دوره چمبرلين: « انگلستان جاي خود را كنار آلمان مي دانست. »
M.Gilbert\R. Gott, The Appeasers, p.84

4 - همان جا, مجلد دوم, سند شماره 134, يادداشت كوردت به وزارت خارجه, 29 آوريل 38,

5- به نقل از : چرچيل, جنگ جهاني دوم, ص 151, نسخه آلماني,

6 - الن بالاك, همان جا, ص 447,

7 - همان جا,

8 - پرونده هاي سياست خارجي آلمان,...., سند 221,

9 - همان جا, سند شماره 383, گزارش گفت و گو ميان هيأتهاي آلماني- مجارستاني در شهر كيل, 23 اوت 1938,